



۱

شنیده‌اید که؛ روزی حکیم انوری در بازار بلخ می‌گذشت. هنگامه‌ای دید، پیش رفت و سری در میان کرد. مردی دید که ایستاده و قصاید انوری به نام خود می‌خواند و مردم او را تحسین می‌کردند. انوری پیش رفت و گفت: «ای مرد! این اشعار کیست که می‌خوانی؟» گفت: «اشعار انوری.» گفت: «تو انوری را می‌شناسی؟» گفت: «چه می‌گویی؟ انوری منم.» انوری بخندید و گفت: «شعر دزد شنیده بودم، اما شاعر دزد ندیده بودم.»

شاید بعضی ماجراهای عمران صلاحی دچار همین سرنوشت شدند. بعضی عمران صلاحی را محبوب‌ترین طنزپرداز معاصر می‌دانند. بعضی هم او را شکننده تکلف در شعر و نثر می‌دانند. کسی که به زبان قومش صحبت می‌کرد و می‌نوشت و می‌سرود. قلمش ساده و روان و در اوج ایجاز بود. بعضی هم معتقدند آثار جدی عمران صلاحی از ماندگارترین آثار معاصر است که پشت شهرت طنزپرداز بودنش گم شده‌اند. به قول خودش؛ شعر را برای دل خودش می‌گفت و طنز را برای دل مردم. عمران مردی خوش‌مشرب و عالم بود که پس از مرگش همه دوست داشتند از او خاطره داشته باشند؛ تا جایی که به قول یکی از دوستانش بعضی دوست داشتند با فتوشاپ هم که شده عکسی کنارش داشته باشند و بعضی هم دست به جعل خاطره از او زدند! یاشار صلاحی فرزند مرحوم عمران، ماجرای را نقل کرده است: فاضل ترکمن از شاگردان استاد در شبکه‌های اجتماعی جست‌وجویی کرد و به من گفت که گویا خواننده‌ای، شعری از استاد صلاحی را اجرا کرده است. فارغ از مبتذل بودن موسیقی، عجیب این بود که این شخص نام خود را کنار نام عمران صلاحی به عنوان شاعر شعر گذاشته بود. من کامنتی برای صفحه مجازی‌اش گذاشته و ضمن اعتراض به این کار شماره تماس خود را نیز نوشتم. او زنگ زد و با لحنی طلبکارانه گفت: «شما باید خیلی خوشحال باشید که شعر پدرتان ترانه شده است. او گفت که این ترانه بسیار دیده شده و به همین خاطر عمران صلاحی هم مشهور شده است!» واقعا نمی‌دانم باید خندید یا گریه کرد؟



۲

زمانی که در روزنامه توفیق کار می‌کردیم، کیومرث صابری، معاون سردبیر بود. از هر مطلبی که خوشش نمی‌آمد، زیر آن می‌نوشت: «مرا نگرفت.» روزی بیژن اسدی‌پور به ما گفت: «چکار کنم که مطلب من این گردن شکسته را بگیرد؟» «گردن شکسته» یکی از اسامی مستعار صابری در توفیق بود. گفتیم: «به مطلبت سگ ببند!»

این از خاطرات عمران صلاحی است. شخصی که لحظه به لحظه زندگی‌اش را رندانه می‌گذراند. از سلاطین مقتدر و تاج‌وتخت‌دار طنز کشور که طنزپردازی بالفطره بود. او استعداد ذاتی خود را پرورش داده بود. استعدادش را معلمی دلسوز کشف می‌کند و صلاحی را تشویق به سرودن شعر می‌کند.

عمران که با سرعت یوز ایرانی، صبح تا شب مشغول پژوهش و نوشتن بود با هشدار ایست قلبش در ۱۱ مهر ۱۳۸۵ مواجه شد. قلب از ادامه مسیر ایستاد اما عمران به دیدار دیار باقی دوید و قلبش را جا گذاشت. پس از او دو کتاب درباره زندگی‌نامه‌اش به قلم دیگران چاپ شده است. «حوا خودش بهشت است» نوشته داود ملک‌زاده عنوان کتابی است که به زندگی و اشعار و وجهه طنزپردازی عمران صلاحی می‌پردازد و انتشارات آرادمان و انتشارات بلم منتشرش کردند.

کتاب «گفت‌وگو با عمران صلاحی» هم از مجموعه تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران است که نشر ثالث آن را چاپ کرده است. عمران صلاحی تفاوت طنز قبل از انقلاب و بعد از آن را این‌گونه بیان می‌کند: بعد از انقلاب طنز ما خیلی گسترده‌تر و شکفته‌تر شده است در هر زمینه‌ای؛ هم کاریکاتور و هم طنزنویسی. ما قبل از انقلاب، افراد کاریکاتوریست کمی داشتیم. شاید به ده نفر هم نمی‌رسیدند اما بعد از انقلاب نزدیک به چهارصد نفر، پانصد نفر کاریکاتوریست پیدا شدند. در طنزنویسی هم همین‌طور؛ به‌خصوص بین خانم‌ها. عمران صلاحی، طنز را یک سلاح در جامعه می‌دید و وظیفه خودش را به عنوان طنزنویس عربیان کردن واقعیت و نشان دادن زشتی‌ها و خالی کردن سوز از ابهت دروغین می‌دانست و معتقد بود کار طنزنویس، بسیار سخت است. مانند روی لبه تیغ راه رفتن است.



۹

صلاحی یگانه هنرمندی بود که همزمان قدرت سرودن شعر طنز و شعر جدی را داشت. او با انتشار همان کتاب اولش نشان داد که انسانی باهوش و جست‌وجوگر است. انسانی با فروتنی مثال‌زدنی که آتش‌فشانی از کلمه در خود نهان کرده بود.

محمد شمس لنگردوی:

فکر می‌کنم (عمران صلاحی) یکی از شاخص‌ترین شاعران طنزپرداز ما پس از مشروطیت بود.

اسماعیل امینی:

من به جرئت می‌گویم که اگر قرار باشد در حوزه طنز یا غزل معاصر ۵ یا ۶ نفر را معرفی کنیم، یکی از آن‌ها بدون شک عمران صلاحی است.

سیدحسن حسینی:

در جدی‌ترین سروده عمران، عنصر طنز را می‌بینیم و در طنزآلودترین نوشته‌هایش رگه‌هایی از جدیت به خوبی مشهود است.

محمدعلی بهمنی:

تبحر صلاحی در غزل‌سرایی تا حدی بود که حسین منزوی عاشق کارهایش بود. منزوی شاعری نبود که بخواهد بر اساس مناسبات دوستی از کسی تعریف کند.

زیرگونه

بچه‌ها جواریه



۳

«بچه جوادیه» جوان‌ترین طنزنویس تحریریه نشریه توفیق با سنی حدوداً ۱۹ ساله بود. نه آن‌که ژن خوب یا داماد شخصی گردن‌کلفت باشد یا مانند والاحضرت ولیعهد ۸ ساله باشد که روزنامه‌ها برایش تیتربزنند: «به فرمان شاهنشاه آریامهر، والا حضرت ولیعهد به ریاست انجمن ملی خانه‌های فرهنگ روستایی انتخاب شدند» تا شش وزیر و پنج مدیرعامل و سه رئیس کل، زیرمجموعه تشکیلات کودک هشت‌ساله قرار بگیرند. آن‌هم با تیتری که بگوید با فرمان شاهنشاه، انتخاب شدند. منصوب هم نه، انتخاب شدند!

عمران صلاحی این‌طور بختی نداشت. بچه جوادیه در پایین شهر بود. از پدری اردبیلی و مادری باکوئی در تهران متولد شد. عمران صلاحی خودش را این‌گونه معرفی کرده است: «نامم عمران است و فامیلم صلاحی. نام کوچکم را عمویم مراد انتخاب کرده است؛ از قرآن و سوره آل عمران. ترک‌ها به من می‌گویند عیمران و فارس‌ها گاهی باکسره و اکثراً با ضمه صدایم می‌کنند... دهم اسفند ۱۳۲۵ در تهران متولد شده‌ام؛ چهارراه گمرک امیریه. البته نه وسط چهارراه، اگر چه گفته‌اند «خیرالامور اوسطها».